

آفریقا و مسائل جهانی

در گفت و گوبا دکتر عذرا خطیبی

گفت و گو: سیروس غفاریان و مسعود جوادیان
عکاس: اعظم لاریجانی

دکتر خطیبی: من از دوران جوانی که در وزارت علوم کار می‌کردم، علاقه مند بودم بدانم، در هر یک از کشورهای دنیا شرایط ادامه‌ی تحصیل برای دوره‌های عالی چیست. به همین دلیل، دائم در حال جست‌وجو و پرس‌وجو بودم. در سفرهایی که به خارج می‌داشتم نیز این نکته را پی‌گیری می‌کردم. آخرین جایی که رفتم، آفریقای جنوبی بود. به مناسبت هفته‌ی علوم مرا دعوت کرده بودند. آن‌جا پرسیدم، شما چه راه‌هایی برای ادامه‌ی تحصیل دارید؟ گفتند، انگلیسی‌ها زمانی که در آفریقا بودند، برای خودشان دانشگاهی تأسیس کرده بودند و خلاصه صحبت به نظام دانشگاه آزاد کشید.

قبل از سفر من به آفریقا، طرح تأسیس دانشگاه آزاد را با کمک همسرم داده بودیم. اسمش را هم به این خاطر آزاد گذاشتیم که در لندن صحبتش را کرده بودیم. در آن‌جا هم دانشگاه آزاد در حال تأسیس بود. من این طرح را یک سال قبل از آن به وزیر علوم وقت

چندی پیش برای انجام گفت‌وگویی با خانم دکتر خطیبی، در معیت آقای سیروس غفاریان که از آگاهان به تاریخ معاصر است، عازم منزل ایشان شدیم. خانم دکتر خطیبی از معدود صاحب‌نظرانی است که سال‌ها در زمینه‌ی تاریخ آفریقا و نیز مسائل جهانی به پژوهش پرداخته است.

پس از پایان گفت‌وگو دریافتیم که قسمت‌هایی از صحبت‌هایمان دچار اشکال شده و به خوبی ضبط نشده است، با این حال قسمت اعظم آن که قابل استفاده بود، تنظیم شد. امیدوارم مورد توجه و استفاده‌ی خوانندگان گرامی واقع شود.

جوادیان

جوادیان: خانم دکتر، ضمن تشکر از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، لطفاً بفرمایید چه شد که به مطالعات آفریقاشناسی کشیده شدید؟

اشاره



رفتند، با این همه، بیش تر آن‌ها زیرخط فقر زندگی می‌کنند. متأسفانه آفریقا در حد پائینی از غنای فرهنگی و مالی بود. ببینید، هنگامی که اسلام وارد آفریقا شد، به همراه خود تمدن را به آفریقا برد. وقتی اسلام وارد قسمت‌های شمالی آفریقا شد، اعراب به کمک تجارت، تمدن را به قسمت پائین آفریقا بردند. تمدن در قرن ۷ هجری وارد «صحرا» شد. در قرن ۹ هجری، بازاری

مخصوص فروش کتاب‌های خطی

وجود داشت و سودی که پادشاه از

فروش کتاب‌ها می‌برد، بیش از درآمد

معادن بود؛ یعنی فرهنگ در آن‌جا تا این

حد رشد کرده بود. در شرق، تیمبوک تو

لحاظ فرهنگ خانه‌سازی و ادبیات بسیار پیشرفته بود. و یا ارتش کشور آشان‌تی (Ashanti) زیانزد بود. تمام این تمدن‌ها حکومت پادشاهی داشتند. آفریقایی‌ها دو دسته بودند: یک عده افرادی که در قسمت‌های غیر پیشرفته‌ی شمالی زندگی می‌کردند و عموماً جوامعی غیرمتمرکز را به وجود می‌آوردند، و دسته‌ی دیگر آن‌هایی که در جنوب صحرا زندگی می‌کردند و به آن‌ها بوشمن (Bushman) یا ننگرو (negro) می‌گفتند. این‌ها به دلیل بدی آب و هوا و نامناسب بودن مناطق زندگی شان مرتب کوچ می‌کردند.

در آشان‌تی قبایل با هم بودند، اما در جنوب، قبایل دائماً کوچک می‌شدند و دسته‌ای از آن‌ها جدا می‌شد. آن‌ها نتوانستند حکومت متمرکز به وجود آورند. اما وقتی که اروپاییان آمدند، همان مقدار مرکزیت را هم از بین بردند.

در قسمت شمال، دولت متمرکز بیش تر به وسیله‌ی اسلام تشکیل شد. در شرق نیز در یکی از شهرهای پیشرفته، اعراب و ایرانیان حکومت می‌کردند. مورخان می‌گویند، صنعت کنده‌کاری روی چوب، آن زمان از ایران به آنجا رفته بود و نیز زبان

دکتر احمدی - داده بودم. به هر حال طرح را به دکتر احمدی دادیم و ایشان پذیرفتند و شدند اولین رئیس آن‌جا. من رفتم به آفریقای جنوبی و دیدم که کارشان خیلی جلوست. آمدم به ایران و به وزیر علوم، دکتر کاظم زاده گفتم که می‌خواهم یک سال عملاً کار آن‌ها را از نزدیک ببینم. با آن مسافرت، علاقه‌ی من به آفریقا شروع شد و ادامه پیدا کرد. تبعیضی که در آفریقا می‌دیدم، سوزنی بود در قلب من. به بچه‌های هندی هم که ایرانی الاصل بودند، احساس خاصی داشتم.

غفاریان: آن موقع مهاتما گاندی زنده بود؟

دکتر خطیبی: بله. من در آن‌جا خیلی به دانشگاه دوربان علاقه مند شدم. آن‌جا مصری‌ها از من دعوت کردند و در نتیجه راهی مصر شدم. بدین ترتیب، بار دیگر به آفریقا رفتم که سفری بسیار آموزنده بود. عشق من به آفریقا از مصر شروع شد. به ایران برگشتم و برای بار دوم به مصر رفتم. واقعیت این است که آفریقا ناشناخته است و باید آن را شناخت. دنیای پر عظمتی است. شما فکرش را بکنید که چهار هزار سال پیش از میلاد، مصر از تالاب‌ها بیرون آمد و از آن تاریخ، تمدنش هم به وجود آمد. اولین انسان کشاورز هم در آن‌جا پدید آمده است. آفریقا از طریق کشورهای شمالی خود، به بین‌النهرین، یونان و کشورهای

اروپایی نزدیک بود و در نتیجه فرهنگ‌های آن‌ها تا حدی وارد مصر شده است.

به هر حال علاقه‌ام از این‌جا

شروع شد. بعد هم که دانشجوی

دوره‌ی دکترای شدم و در حال مکاتبه

بودم، دو استاد داشتم و هفت سال دوره‌ی دکترایم طول کشید؛ چون در حین تحصیل، شاغل هم بودم.

جوادیان: پایان‌نامه‌ی شما درباره‌ی چه بود؟

دکتر خطیبی: موضوع پایان‌نامه‌ی دکترای من مسأله‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز ایران با کشورهای همسایه بود و من در آن کوشیده‌ام نشان دهم، چرا سیاست همزیستی که ما در قرن‌های پیش داشته‌ایم، اهمیت داشته است. بدین معنی که ما با همه رفتار یگانه‌ای داشتیم و روابط، روابط دوستانه‌ای بود.

غفاریان: خانم دکتر، نیجریه یکی از غنی‌ترین کشورها از نظر نفت و اورانیوم در میان کشورهای آفریقایی است. با وجود این، جزو فقیرترین کشورهای این قاره محسوب می‌شود. نظراتان را در این مورد بفرمایید.

دکتر خطیبی: عرض کنم، آفریقا از نظر مواد کانی، غنی‌ترین قاره‌ی جهان است و طی ۲-۳ قرن، اروپاییان آن را خالی کردند. از مردم آفریقا بیگاری می‌کشیدند و آن‌ها را به بردگی می‌بردند. تعداد زیادی از آن‌ها در معادن طلا و جواهر دفن شدند و از بین

سواحیلی که مهم ترین زبان آفریقایی است، از زبان های فارسی، عربی، انگلیسی و آلمانی گرفته شده است. هم اکنون تعداد زیادی از شیرازی ها در شرق آفریقا هستند. غفاریان: حزب آفروشیرازی در زنگبار.

خطیبی: بله. هنوز وقتی که ایرانی ها به زنگبار می روند، مردم خیلی آن ها را تحویل می گیرند و می گویند که ما همخون هستیم. علت علاقه مندی من به آفریقا این بود که آن را دنیای ناشناخته یافتم و می دانستم که فرهنگ آن ها در حد بالایی است. به هر حال، تمدن از طریق یونان، روم، لبنان و عربستان جنوبی، یعنی یمن، به آفریقا رفت. ملکه ای سبا اهل یمن است و می گویند، از ازدواج او با حضرت سلیمان، منلیک، پادشاه اتیوپی به دنیا آمد. غفاریان: مشهور است که هایلاسلاسی از نوادگان او بود. دکتر خطیبی: منلیک کسی است که فرستادگان حضرت رسول اکرم (ص) وقتی نزد او رفتند، از آن ها استقبال کرد. بعد یک دست لباس برای حضرت رسول (ص) فرستاد که خاقانی در وصف آن شعری سروده است:

جامه ای کز حبش آرند، رسول

بهرتشویق نجاشی پوشند

کلمه ی نجاشی مثل کلمه ی شاهنشاه، عنوان پادشاهی اتیوپی بوده است. آفریقایی ها اولین کشاورزان بودند. آن ها تخم را در خاک می انداختند و دعا می کردند: «خدایا! من این تخم را در زمین کاشتم و تو آن را سبز کن که بیاید بیرون و

من بخورم و این قربانی را برای تو می کنم.»

هنوز وقتی که ایرانی ها به زنگبار می روند، مردم خیلی آن ها را تحویل می گیرند و می گویند که ما همخون هستیم

تمدن آفریقایی کشاورز، تمدنی نیست که در یک لحظه به وجود آمده باشد. آن ها روحگرا بودند. باور داشتند که هر چیزی روحی دارد و مافوق

همه ی آن ها، خدای قدرتمندی است که بر همه ی جان ها نظارت دارد. آن ها به تناسخ عقیده داشتند و می گفتند، کسی که می میرد روحش به آسمان می رود و بعد، وقتی بچه ای در خانواده ای به دنیا می آید، روح آن شخص در بچه دمیده می شود. آن ها اصلاً معتقد به مرگ نبودند و می گفتند، علت این که کسی می میرد این است که به جای او کسی دیگر به دنیا بیاید. او می میرد و مدتی روحش در آسمان است تا بچه ای به دنیا بیاید و این روح در وجود آن بچه وارد می شود. پس این بچه فرد جدیدی نیست، همان انسان قبلی است.

متأسفانه طی سه چهار قرن اروپاییان لطمه ای به آفریقاییان وارد کردند که تا دنیا دنیاست، ننگ آن پاک نمی شود. من این جا چند عکس دارم که نشان می دهند وقتی یک آفریقایی معدنکار احتمالاً چند قطعه طلا برای خودش برداشته است، دست راست او را قطع کرده اند. این رایک مقام انگلیسی توضیح می دهد. و یا همان برده گرفتن آفریقاییان.

بردگانی که به اروپا و آمریکا برده می شدند، در قسمت پائین کشتی در حالی که زنجیر به دست و پای آن ها بسته شده بود و نمی توانستند تکان بخورند، روزها روی دریا بودند تا به اروپا و آمریکا برسند.

در دوران انقلاب صنعتی هم برده گیری وجود داشت. اصلاً بردگان باعث پیشرفت صنعت اروپا شدند. خود فرانسوی ها نوشته اند که فرانسه تمام پیشرفت خودش را در آن سال ها داشته است. مثلاً زنان برده به دلیل داشتن انگشتان باریک می توانستند در کارهای اقتصادی مفید باشند.

جوادیان: خانم دکتر، جناب عالی گویا در زمینه های دیگر هم پژوهش کرده اید. لطفاً در این باره هم توضیح دهید.

دکتر خطیبی: من در خانواده ای فرهنگی بزرگ شدم و با کتاب مانوس بودم. مادرم، بلقیس خطیبی، بسیار اهل کتاب و پژوهش بود. در آن زمان، چون نه رادیو و نه تلویزیون داشتیم، روزنامه می گرفتیم. استعداد سیاسی من از آن جا شکوفا شد و هنگامی که تحصیلات خود را کامل کردم، وارد سیاست جهانی شدم. آشنایی با سیاست جهانی را خیلی ضروری تشخیص دادم. در باره ی مارکسیسم شروع به تحقیق کردم و دو کتاب نوشتم. به این کتاب ها در خارج از کشور و ایرانیان ساکن خارج توجه نشان



شماره ۱۹ - دوره ششم

دادند. خود ایرانی‌ها علاقه‌ی چندانی به مطالعه نشان نمی‌دهند و هیچ اطلاعی در مورد دو کتاب من ندارند. ایرانی‌ها از کتاب تعریف می‌کنند و به به می‌گویند، اما آن را نمی‌خوانند.

زمینه‌ی دوم کارم درباره‌ی فلسطین بود. کتابی در مورد درگیری‌های اعراب و اسرائیل به نام «یک لیوان آب، یک لیوان خون» نوشتم و در آن نشان دادم که غربی‌ها بیش از همه اهل ترور هستند.

غفاریان: خانم دکتر، می‌دانیم که در بیستمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی، نظر بسیاری از مفسران سیاسی این بود که خروشچف قصد داشت، کمونیسم را به نوعی تطهیر کند. نظر شما در مورد خروشچف چیست؟

دکتر خطیبی: عرض کنم که خروشچف جانشین استالین شد و خودش از جمله کسانی بود که هر شب وقتی با بولگانین از نزد استالین برمی‌گشتند، می‌گفتند، خب امشب ما زنده ماندیم، فردا شب چه بسا نوبت ما باشد. خروشچف در هول و ولای زندگی و مرگ بود. در ضمن بی‌سواد بود، ولی مطالعات حزبی داشت و خیلی راحت می‌توانست بین نظریات مارکس و آنچه در شوروی پیاده شده است، مقایسه‌ای انجام دهد. در سال ۱۹۶۰ که خروشچف آمد، تمام جنایت‌ها را برملا کرد. به سازمان ملل رفت و تشنج‌زدایی را بین شرق و غرب اعلام کرد.

مناسفانه طی سه چهار قرن، اروپاییان لطمه‌ای به آفریقاییان وارد کردند که تا دنیا دنیاست، ننگ آن پاک نمی‌شود

البته هنوز حزب کمونیست و یاران استالین در شوروی بودند. آن‌ها نمی‌توانستند دنباله‌روی خروشچف باشند، چون شاگردان استالین بودند. عاقبت هم خروشچف را از بین بردند.

خروشچف از داخل تحت فشار بود و سیاست تشنج‌زدایی در مجارستان بر باد رفت. وقتی که برای شرکت در جلسه‌ای به مجارستان رفت، او را راه ندادند و بعد که به مسکو برگشت، همه‌ی اعضای حزب کمونیست علیه او بلند شده بودند.

غفاریان: وقتی برژنف سرکار آمد، همان رویه‌ی استالین را ادامه داد. در این مورد هم توضیح دهید.

دکتر خطیبی: همان طور که عرض کردم، برژنف، کاسیگین، بولگانین، همه عضو حزب کمونیست بودند و از یاران استالین که باید یکی می‌مرد تا بعدی بالا می‌آمد، بر خلاف این

آخری که گورباچف از پایین به بالا آمد. در زمان برژنف همان حالت رعب و وحشت دوباره بین مردم حاکم شد. با گذشت زمان، دیگر مسأله‌ی طبقه‌ی کارگر مطرح نبود، بلکه یک گروه آدم‌های مرفه و یک دسته هم‌بردگانی بودند که حزب کمونیست به آن‌ها برنامه می‌داد. انسان روسی، انسانی کوچکی بود، نه متفکر. برژنف این رویه را ادامه داد و فامیل سالاری را به آن اضافه کرد. غفاریان: دامادش را سرکار آورد.

دکتر خطیبی: دامادش، پسرش و دخترش وارد شدند و چه پول‌هایی به جیب زدند. در نتیجه، دیگر کم‌تر کسی به دنبال ادامه‌ی کار می‌رفت. این از جمله مسائلی بود که پدر بمب اتمی شوروی، یعنی ساخاروف را نگران می‌کرد. ساخاروف که شخصیت بزرگی بود، در یکی از سخنرانی‌هایش گفت که من تنها نیستم و من تنها امکان گفتن حقایق را پیدا کردم. همین مسائل باعث شد که گورباچف آمد. برژنف اصلاً به ریشه زد. این بود که وقتی آندروپف سرکار آمد، فرستاد گورباچف را که رئیس کشاورزی شهر خودشان بود، آوردند. او را رئیس کشاورزی و سپس جانشین خودش کرد و گفت که از ما گذشته و نیاز به نیروی جوان داریم.

غفاریان: در تاریخ اتحاد شوروی، گورباچف جوان‌ترین دبیرکل بود. اکنون این سؤال مطرح است که خروشچف تزهیمیستی مسالمت‌آمیز را مطرح کرد. در وین کندی را ملاقات کرد و هر دو به هم امتیازاتی دادند. اما امتیازاتی که خروشچف به کندی داد و در مورد کوبا عقب‌نشینی کرد، برای کرملین نشینان خیلی گران تمام شد و زمانی که خروشچف در ویلای مخصوص سران شوروی در کنار دریای سیاه استراحت می‌کرد، همان سوسلف طی یک جلسه‌ی فوق‌العاده، او را برکنار کرد؛ یعنی کودتای ناگهانی. من ارتباطی می‌بینم بین ترور کندی در آمریکا و برکناری خروشچف در شوروی. در این مورد هم توضیح دهید.

دکتر خطیبی: من در این مورد نظر دیگری دارم. وقتی کندی ترور شد، من در آمریکا بودم. کندی در سازمان ملل در مورد حقوق فلسطین صحبت کرد و گریست. او با این کار سند قتل خودش را امضا کرد. من در تحقیقی نشان دادم که در قتل کندی، صهیونیست‌ها دست داشتند؛ چون بیش‌تر درگیری‌ها در نیویورک بود و بیش‌تر یهودی‌ها آن‌جا جمع بودند. کندی به یهودی‌ها خیلی آواتس داد، اما گفت که مسائل بین فلسطین و اسرائیل باید از روی صداقت حل شود. بعد از رأی آوردن و رئیس‌جمهور شدن، از اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان و اردن بازدید کرد. وقتی درباره‌ی فلسطینی‌ها حرف زد، گریه کرد و این گریه یعنی این که من دیگر نمی‌توانم حقوق فلسطینی‌ها را نادیده بگیرم.

نکته‌ی بعد این که وارن کریستوفر در تلویزیون گفت، «خیلی



از مسائل هست که ما نمی‌توانیم مطرح کنیم. « ما در آن زمان از تلویزیون موضوع را پیگیری می‌کردیم. اولاً، زمانی که کندی می‌خواست به دالاس تکرزاس برود، اطرافیان او در هراس بودند. تکرزاس مقرر حکومت جانسون بود. جانسون کسی بود که ادعای رئیس‌جمهوری داشت، ولی معاون رئیس‌جمهور بود. البته کندی بسیار دمکرات با معاونش رفتار می‌کرد. جانسون از این که رئیس‌جمهور نیست، ناراحت بود. حتی اسقف کلیسایی که کندی به آن مربوط بود، به کندی گفت نو.

حالا به این نکته که می‌گویم توجه کنید: در یک نقطه، اسوالد، یعنی همان کسی که به طرف کندی تیراندازی کرد، در طبقه‌ی پنجم یک مدرسه موضع گرفته بود. فرد دومی هم در کنار درختی که در آن نزدیکی بود، ایستاده بود و در چند قدمی او هم پلیس ایستاده بود که بلافاصله پس از تیراندازی به کندی، او هم کشته شد. چرا؟ چون شاهد صحنه بود.

در تحقیقی که صورت گرفت معلوم شد، اسوالد قاتل واقعی کندی نبوده، اما از جریان امر چیزهایی می‌دانسته است. جک‌روبی، قاتل اسوالد که او را در راه زندان به دادگاه ترور کرد، یک یهودی بود. خود جک‌روبی بعدها که گفته شد سرطان گرفته و در حال مرگ است، در مصاحبه‌ای گفت: «من خیلی چیزها می‌دانم، اما عده‌ای نمی‌خواهند که حرف بزنم. « از او پرسیدند که آیا جانسون هم در قتل کندی دست داشته است، گفت که او هم بی‌تقصیر نبود. در مجموع من معتقدم که صهیونیست‌ها کندی را به قتل رساندند.

غفاریان: نظر من چیز دیگری است. می‌دانیم که اگر مذاکرات کندی با خروش‌چف درباره‌ی تشنج‌زدایی پیش می‌رفت، عده‌ای از نمایندگان کنگره که سهامدار کارخانجات تولید اسلحه بودند، لطمه می‌خوردند. بنابراین عامل قتل کندی آن‌ها بودند. دکتر خطیبی: این هم یک نظریه است. باید ببینیم که چه کسی در این جا نفع می‌برد. آن زمان کسی به دنبال جنگ و گریز نبود. هم آمریکا و هم روس‌ها دست همدیگر را زیاد نخوانده بودند. در قراردادهای سالت یک مسائلی را گفته بودند، اما اعتماد لازم بین آن‌ها وجود نداشت. به هر حال امکان دارد نظر شما درست باشد.

غفاریان: خانم دکتر، همان طور که استحضار دارید، جمال‌عبدالناصر بر اثر سکنه‌ی قلبی درگذشت و بلافاصله سادات جانشین او شد. به نظر شما اگر ناصر نمی‌مرد، آیا مجبور نبود که راه سادات را برود و به نحوی، راه سازش با اسرائیل را در پیش بگیرد؟

دکتر خطیبی: ناصر بعد از این که در جنگ ۱۹۶۷ شکست

مردم شوروی الان خودشان را پیدا کرده‌اند. حالا آزادی‌هایی دارند، حتی آزادی مذهب. این‌ها همه کار گورباچف است

خورد، آماده‌ی گفت‌وگو با اسرائیل شد. می‌خواست به نحوی به این جنگ بی‌پایان، پایان دهد. ولی متأسفانه فشارهای روحی بیش از حد او را از پا درآورد. پس سادات دنباله‌رو او شد.
من در کتاب «یک پیمانانه آب...» نوشته‌ام که آمریکای بزرگ مستعمره‌ی اسرائیل کوچک است. تمام پول‌های عالم در بانک‌هاست و تمام بانک‌ها هم متعلق به یهودیان است. این‌ها طبق دستورالعمل رؤسای قومشان عمل می‌کنند. آخرین باری که این قوم در کنار قبر بزرگ‌ترین خاخامشان در چک‌واسلواکی دور هم جمع شدند، یکی از دستورالعمل‌هایشان این بود که: پولی‌های عالم را با کاغذ مبادله کنید. پول‌های خودتان را هم طلا کنید و در جعبه بگذارید. پول‌های اسکناس خودتان را هم در بانک بگذارید و پشتوانه‌شان طلاهای شما باشد که هر وقت نیاز بود، قیمت پول‌ها را بشکنید و هر وقت هم لازم بود، بالا ببرید. با پول‌هایی که دارید، رؤسای دولت‌ها را بخرید. در جنگ جهانی دوم، یهودیان، هم به هیتلر کمک می‌کردند و هم به دولت انگلیس.

غفاریان: بله روزه‌گاردی این حرف‌ها را گفته است.
دکتر خطیبی: بله، وایزمن، اولین رئیس‌جمهوری اسرائیل در زیر دریایی انگلیس‌ها بود و به آن‌ها کمک می‌کرد. از طرف

دیگر، یهودی‌ها با هیتلر رابطه‌ی دوستی داشتند و به او می‌گفتند، ما بازار فلسطین را برای آلمان در نظر می‌گیریم تا آلمان بتواند ارزش مورد نیاز خود را تهیه بکند. در عوض اجازه بدهید، ما یهودیان را به فلسطین ببریم. هیتلر اجازه داد و گفت به شرطی که وقتی این کامیون‌ها را می‌برید، کسی متوجه نشود. در هر دو جنگ، یهودی‌ها آمریکا را وادار کردند؛ وارد جنگ شود. در جنگ بین‌المللی اول، وقتی که می‌بینند شکست می‌خورند، یکی از سرکردگان آن‌ها روزولت را متقاعد می‌کند که وارد جنگ شود. در جنگ جهانی دوم هم همین طور. ناصر متأسفانه عمرش کفاف نداد و سادات دنبال او را گرفت. این هم مسأله‌ی کوچکی نبود که تمام غرور عربی خود را زیر پا بگذارد و برود مناخیم بگین را ببیند. البته در جنگ ۱۹۷۳، مصری‌ها برنده شدند. بعد از این که مصری‌ها برنده شدند، کارتر خیلی کوشید، مناخیم بگین را با سادات یک جا بنشانند و موفق هم شد.

مسأله این طور شد که وقتی کارتر تلفن می‌کند و می‌گوید کار به بن بست کشیده شده است، شما چه پیشنهاد می‌کنید، سادات فکری می‌کند و می‌گوید، من خودم به دیدار بگین می‌روم.

جوادیان: یعنی کارتر مبدع این کار نبود.

دکتر خطیبی: سادات می‌خواست غائله را ختم کند. ضمناً مسأله‌ی فلسطینیان همیشه بوده است و باید به همان ترتیب که در کتاب سفید آمده بود، عمل می‌کردند. وقتی که جنگ اول درگرفت، انگلیس در کتاب سفید، فلسطین را به سه قسمت تقسیم کرد: یک قسمت فلسطینی نشین، یک قسمت یهودی نشین و یک قسمت بین‌المللی. اگر این طور عمل می‌کردند، آن همه کشتار نمی‌شد.

غفاریان: من هم در مورد اتحاد جماهیر شوروی در سه برهه‌ی تزاریسیم، کمونیسم و روسیه‌ی جدید مطلب نوشته‌ام و آقایان لطف کردند، آن را در «رشد آموزش تاریخ» چاپ کرده‌اند. برای نوشتن این مطلب، من مدارک زیادی خواندم. خود گورباچف می‌گوید، غربی‌ها مرا گول زدند: به او گفتند که گلاسنوست را شتاب بده، ما به تو کمک مالی می‌کنیم. گورباچف این کار را کرد، ولی یلتسین را بعد از کودتای پایانف، به جانش انداختند. آیا به نظر شما گورباچف خائن صددرصد بود، یا خائن پنجاه درصد؟ خدمت کرده یا اشتباه سیاسی؟

دکتر خطیبی: متأسفانه گورباچف زمان را در نظر نگرفته بود. موقعیت زمانی طوری نبود که با آن شدت این کار را شروع کند؛ به چند دلیل. یکی این که روس‌ها به آمریکاییان خیلی بدبین هستند. دوم این که گورباچف توجه نداشت، جمهوری‌ها

از روی اجبار و فشار به شوروی ملحق شده‌اند و اگر این فشار کنار برود، جدا می‌شوند. به طور کلی، گورباچف در کوتاه مدت خیانت کرد، برای این که زمینه آماده نبود. چرنوبیل از آن طرف منفجر شد و آن گرفتاری رابه وجود آورد و مسأله‌ی گلاسنوست و پروستوریکا به وجود آمد و کارگر دیگر حاضر نبود انگورها را جمع کند. از طرف دیگر، او استفاده از مشروبات الکلی را ممنوع کرد و مردم آمادگی نداشتند؛ مردمی که عروسک کوکی بودند و هیچ وقت از مغزشان استفاده نشده بود. به آن‌ها نگفته بودند که برای فلان مشکل و مسأله، طرحی بده. این بود که از همه طرف فشار آوردند. یلتسین از این وضع به معنای واقعی، بهره‌برداری کرد، اتفاقاً اوایل وقتی که یلتسین روی کار آمد، کاخ سفید زیاد به او روی خوش نشان نداد. او بود که خود را به آمریکا نزدیک می‌کرد.

غفاریان: ظاهراً انگلیسی‌ها در این اوضاع و احوال دست داشتند.

دکتر خطیبی: بله، در سیاست جهانی، این انگلیس است که همه‌ی گرفتاری‌ها را به وجود می‌آورد و خودش هم کنار می‌رود. آمریکای جوان در سیاست کار او را دنبال می‌کند. بوش پدر، خیلی سرگورباچف کلاه گذاشت. حتی روزی که یلتسین می‌خواست کودتا کند، سفیر آمریکا در آلمان، سفیر شوروی را خبر کرد و گفت که دارد چنین اتفاقی می‌افتد. به هر

من معتقدم که صهیونیست‌ها کندی را به قتل رساندند

صورت، مردم شوروی الان خودشان را پیدا کرده‌اند. حالا آزادی‌هایی دارند، حتی آزادی مذهب. این‌ها همه کار گورباچف است.

جوادیان: آزادی مذهب؟

دکتر خطیبی: بله مذهب، و حالا دارند دنیا را بررسی می‌کنند. مردم می‌خواستند زنجیر را پاره کنند. گرچه روس‌ها هیچ‌گاه از زمان تزارها به بعد روزگار خوشی نداشتند، اما به هر حال آن پیراهن عاریتی را دور انداختند و زنجیرها را پاره کردند. جوادیان: خانم دکتر، از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.